حكومت واحد جهاني از منظر اديان و اسلام

روح‌الله شاكري زواردهي

چكيده

اين مقاله بر آن است تا به بحث آينده حكومت در نگاه اديان ـ به ويژه اسلام ـ بپردازد. نگاه اديان آسماني همچون اسلام به آينده، مثبت و سرشار از اميد است و اين اميدواري، باعث تلاشي براي پاك زيستن و پاك كردن آلودگي‌ها از گيتي شده است. در اين نوشتار، تلاش شده است ضمن بررسي ديدگاه اديان دربارة آينده بشر، به كمك عقل و نقل و استقرا به مهدويّت و آينده بشر از جنبه حكومت نيز توجه شود. بحث حاضر در حوزه اديان و دين شناسي مطرح شده است.

كليد واژه‌ها: اديان، اسلام، مهدويّت، حكومت واحد جهاني.

مقدمه

بحث حکومت واحد جهاني، با موضوعات گوناگوني عجين و مرتبط است؛ مانند موضوعات جهاني­­شدن يا جهاني­سازي، ­آينده­پژوهي از ديد روايت وحي يا درايت عقل، مباحث آخرالزمان، امکان يا عدم امکان پيش­بيني آينده جهان، فلسفه تاريخ.

در اين نوشتار، تلاش مي­شود آينده تاريخ و بشر، در قالب يک حکومت واحد جهاني الهي از ديدگاه آموزه ديني ـ به خصوص اسلام ـ ترسيم گردد؛ يعني يک نوع نگاه به آينده از دريچه تعاليم اديان درباره منجي موعود، بدون اين که به مشروح روش­هاي ديگر آينده­پژوهي پرداخته ­شود. برآيند چنين پژوهشي، اثبات و استقرار يک حکومت اخلاقي، کمال خواه، الهي­، انساني و… است که بشر امروز را اميدوار و متحرک مي‌كند. به نظر مي­رسد بحث از نوع حكومت بشر بر اساس متون ديني به ويژه آيات و روايات اسلامي ـ راهي مطمئن و نتيجه­بخش است؛ چون اولاً به وحي مستند است و وحي هيچ‌گاه خطا نمي­کند. ثانياًَ تا امروز برخي پيش­گويي­ها به وقوع پيوسته و اين راه، از آزمون، موفق به درآمده است.[1]

يکي از مباني مشترک ميان اديان در موضوع مهدويت، باور به يک حکومت واحد جهاني است. اثبات اين امر، از دو راه ممکن است:

الف. راه تحليلي

با تحليل و بررسي مباني مشترک اديان، ضرورت حکومت واحد جهاني آشکار مي‌شود. اگر از پيروان اديان سؤال شود: اميد به نجات در پرتو موعود و منجي چگونه محقق مي­شود؟ آيا اين نجات و رهايي از نارسايي­ها و بيداد و فساد، خودجوش و بدون رهبري و سازمان است؟ آيا اصولاً چنين چيزي امکان دارد؟ آيا کمال­خواهي و عدالت­خواهي که مبناي مشترک اديان و مهم­ترين ارمغان منجي موعود است، در فقدان يک تشکيلات و سازمان کارآمد ميسر است؟ آيا کمال و عدالت بدون يک نيروي کمال­خواه و عدالت­خواه، ممکن است؟

در همه اين موارد، پاسخ منفي است؛ چون اگر جامعه بشري بدون برنامه و رهبر الهي توان نجات کامل و نجات حقيقي را داشت، تاكنون چنين كرده بود يا در آينده نزديک انجام مي­داد. اين که هنوز نجات کامل را انتظار مي­کشد و آن‌را در سايه منجي موعود جست‌وجو مي­کند، گواه بر مطلب است. نيز منجي موعود بدون استمداد از نيروهاي موفق وکارآمد و بدون ايجاد سازمان و تشکيلات منظم (حکومت) توان برقراري کمال و عدالت را ندارد. چون در هر برهه مخالفان و فاسداني حضور دارند که مقابله با آنان در گرو حکومت و تشکيلات است.

با يک تحليل کوتاه و رويکرد سياسي اجتماعي، ضرورت حکومت آن هم از نوع حکومت واحد و جهاني، براي تحقق آرمان­هاي موعود اديان، آشکار مي­شود. بهبودي حيات اجتماعي و آينده تاريخ و سامان يافتن سرنوشت انسان­ها، از نظر بيشتر فلاسفه و سياستمداران به دست خود انسان­ها است. روند شکل­گيري تاريخ و حکومت­ها يک امر قهري و اجباري نيست؛ بلکه در اختيار و اراده انسان­ها است؛ لذا مي­توان گفت: همه پيروان اديان و مکاتب که در انتظار منجي موعود و تحقق وعده­ها هستند، بايد دست به کار شوند. آغاز کار و تحقق آرمان­ها، در سايه تحقق حکومت قدرتمند است؛ چون:

1. سياست[2] يعني علم و هنر راهبري يک دولت و در معناي عام، يعني هر نوع روش اداره يا بهبودي امور شخصي يا اجتماع(آقابخشي، 1374: ص262). سياست، يکي از حقايق اجتناب‌ناپذير زندگي بشر است. انسان‌ها در هر لحظه از زمان، به نوعي با مسائل سياسي درگيرند (رابرت دال، 1374: ص11). تنها از راه روند سياسي است که انسان مي­تواند اميدوار باشد زندگي خود را بر پايه خرد و کمال مطلوب­ها قرار دهد (عالم، 1379: ص24).

2. دولت چارچوبي از ارزش­ها است که در درون آن زندگي جريان مي­يابد. و خود قدرت عمومي را در جهت تحقق آن ارزش­ها به کار مي­برد (كارگر، 1383: 78). افراد، درون دولت زندگي مي­کنند و رشد و رفاه آنان، به دولت بستگي دارد. از نظر علمي مشکل مي‌توان زندگي را بدون دولت تصور کرد (قاضي، 1372: ص177). دولت، تجلي و نتيجه قدرت ناشي از تشکّل سياسي يک جامعه است که از عناصر مردم (ملت يا امت)، سرزمين (کشور و مملکت)، حکومت(سازمان و تشکيلات) و حاکميت(اقتدار داخلي و خارجي) برخوردار است (عالم، همان: ص139؛ عميد زنجاني، 1377: ج1، ص70).

نتيجه اين دو امر ـ يعني سياست و تدبير حيات انسان­ها ـ با دولت و حکومت، پيوند ناگسستني دارد. نجات و استقرار کمال و عدالت، مهم­ترين ارمغان منجي موعود است که به برقراري حکومت نياز دارد؛ از اين رو، لازمه رسيدن به نجات فردي و اجتماعي، نجات کامل و نجات همگاني در گرو حضور رهبر و تشکيلات است و نيز لازمه تحقق کمال و عدالت، تشکيل يک نظام کارآمد و جهاني است؛ چون کمال و عدالت، جهاني است.

ب. راه استقرايي

مطالعه اهداف، ويژگي­ها، برنامه­ها و ديگر مناسبات منجي موعود در اديان، نشان مي­دهد ظهور و پيروزي آن، با تشکيل حکومت همراه است. اخبار، نشانه­ها و اوصافي که در اديان براي منجي حکايت شده است، مي­رساند که تشکيل حکومت و سيطره بر اوضاع سياسي، از لوازم کار منجي است. از اين استقرا و بررسي سيره منجي موعود و برنامه­هاي او که در اديان و مکاتب نقل شده است، به خوبي مي‌توان نتيجه گرفت که تشکيل حکومت، آن هم از نوع واحد و جهاني آن، از برنامه­هاي اصلي منجي است. اين امر، مورد پذيرش پيروان اديان موجود و يکي از مباني مشترک است.

آيين زرتشت و حکومت واحد جهاني[3]

طبق عقايد اين دين، بعد از زرتشت، سه نجات دهنده به صورت پياپي و هر کدام به فاصله يک هزار سال خواهند آمد. نخستين ايشان به نام اوشيدر[4] است كه يک هزار سال بعد از زرتشت پديدار گشت. دومين که اوشيدر ماه[5] نام داشت، دوهزار سال بعد از زرتشت به جهان آمد. سرانجام آخرين ايشان که سوشيانت[6] نام دارد، در پايان سه هزاره چهارم هزاره دوازدهم که آخرالزمان است، مي‌آيد و روزگار با او پايان مي­پذيرد (جان بي‌ناس، 1354: ص319). بر اساس منابع زرتشتيان تاريخ، به قول مشهور، دوازده هزاره است كه به چهار تا سه هزاره تقسيم مي‌شود. موعودهاي سه‌گانه، در سه هزاره چهارم خواهند آمد؛ يعني در هزاره دهم، اوشيدر، در هزاره يازدهم، اوشيدر ماه و در هزاره دوازدهم، سوشيانت خواهد آمد (شاكري، 1388: ص182-213). سوشيانت (نجات دهنده بزرگ) دين را به جهان رواج دهد و فقر و تنگدستي را ريشه کن سازد. ايزدان را از دست اهريمن نجات داده، مردم جهان را هم‌فکر و هم گفتار و هم کردار كند (كامل سليمان، 1405: ص13).

از اين ديدگاه، آخرالزمان، يک دوره هزار ساله شکوهمند است؛ بر خلاف نظريه‌هاي بدبينانه که پايان تاريخ را تاريک و با تباهي مي­بينند. آخرالزمان، عصر دين و دين باوري است؛ چون سوشيانت دين را در جهان رواج مي­دهد و رواج جهاني، بدون فرمانروايي بر همه جهان و تشکيل حکومت جهاني ممکن نيست. ارمغان مهم اين حکومت جهاني، رفاه عمومي و ريشه کني فقر است. مسلماً چنين موهبتي بدون عدالت و دولت عدالت گستر، ممکن نيست. ارمغان مهم ديگر اين حکومت، برقراري هم فکري و هم سخني و هم دلي است. اين ارمغان عالي­ترين کمال براي بشريت است. آخرالزمان که عصر دينداري است، داراي دين واحد است؛ يعني آنچه سوشيانت شايسته مي­داند، همان رايج مي­شود؛ پس جايي براي سکولاريزم (دين زدايي) و پلوراليزم(اديان متعدد با تعدد صراط‌ها) نيست.

در منابع مربوط به زرتشتيان، سخن از آخرين پيکار ميان اهورامزدا و سپاهش با اهريمن و لشکريانش است که به پيروزي اهورامزدا مي­انجامد (جان بي‌ناس، همان، ص319). مسلم است جنگ و پيروزي بدون تشکيل سپاه کارآمد و تدبير جامعه، بي­معنا است. حفظ پيروزي، در گرو حکومت کارآمد است. در جاي ديگر آمده است: اداره جهان، حکومت و رهبري آن، در دست سوشيانت خواهد بود. او که فرمانروايي «خونيره» را بر عهده دارد، با ياري شش ياور نزديک خويش كه افراد خاصي هستند، بر جهان حكمراني خواهد كرد.[7]

آيين هندو و حکومت واحد جهاني

کلکي يا کلکين، منجي موعود هندوان چنان توصيف و معرفي شده که عهده داري حکومت و نوع حکومت جهاني، از برنامه­هاي اصلاحي او است. دهمين و آخرين تنزل (اوتاره) ويشنو[8] که کلکي يا کلکين نام دارد، سوار بر اسبي سفيد و با شمشير آخته و شهابگون ظهور مي‌­کند، تا شرارت و ظلم را ريشه کن و عدالت و فضيلت را برقرار سازد. اسب سفيد، نماد قدرت و فراگيري است. او يمه[9] يا مرگ را در هم مي­شکند و تار و مار مي­کند و بر همه نيروهاي مخالف پيروز مي­شود (موحديان، عطار، 1383: ش21). او کسي است که بر تمام نيروهاي بشر پيروز مي­شود…. و زمين را به برهمنان مي­بخشد… همه اشقياي جهان، نابود خواهند شد (جلالي مقدم، 1381: ص293-294).

از اين اوصاف، به خوبي اصل حکومت و نوع آن در منجي موعود هندو نمايان است. بر خلاف ظاهر نژادمدارانه دين هندو، انديشه موعودگرايي هندو به هيچ روي، قوم مدار نيست؛ بلکه کاملاًً جهان شمول است (موحديان عطار، همان: ص117). در کتاب باسک، از کتب آسماني هندوان، آمده است: «دور دنيا تمام شود به پادشاه عادلي در آخرالزمان که پيشواي ملائکه و پريان و آدميان باشد و حق و راست با او باشد…» (صادقي، همان: ص246). در کتاب شاکموني آمده است:

پادشاهي و دولت دنيا به فرزند سيد خلايق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود. او کسي باشد که بر کوه­هاي مشرق و مغرب دنيا حکم براند و فرمان کند. بر ابرها سوار شود، فرشتگان، کارکنان او باشند. جن و انس، در خدمت او باشند. از سودان که زير خط استوا است، تا سرزمين تسعين که زير قطب شمال است و ماوراي بحار را صاحب شود و دين خدا يک دين شود… (صادقي، همان: ص242).

آيين بودا و حکومت واحد جهاني

آيين بودا، با وجود آن‌كه به آداب و رياضت­هاي فردي توجه دارد و به مسائل اجتماعي و سياسي کمتر مي‌پردازد، دربارة پايان تاريخ و برقراري يک حکومت کارآمد، سخن و برنامه دارد.

در دين بودا يک دور مکرر از انحطاط اخلاقي و باخيزش[10] وجود دارد. اسطوره با فرمانروايي به نام «دالهانمي»[11] آغاز مي­شود که بدون نياز به زور و خشونت، به درستي و عدالت بر جهان حکم مي­راند؛ اما بين وارثان او در نسل سوم، جريان امور به نقص و اشتباه دچار مي­شود. فرمانرواي اين نسل، قانون و نظم را محفوظ نگه مي­دارد؛ اما دربارة انتقال ثروت به مستمندان کوتاهي مي­کند. به دنبال اين امر، دزد و دزدي و در پي اعدام دزد، دروغ‌گويي و نهايتاً اعدام­ها به خشونت متقابل دامن مي­زند و انحطاط اخلاقي و کاهش طول عمر به وجود مي­آيد. اين انحطاط، تا آن‌جا مي­رسد که طول عمر بشر، از هشتاد هزار سال به ده سال خواهد رسيد و طعم­هاي لذت بخش هم از بين خواهد رفت و در نهايت، حضيض ذلت فرا خواهد رسيد. به مدت يک هفته هر کس براي ديگري به صورت حيواني وحشي در خواهد آمد و به شکستن همديگر دست خواهند زد.

در اين ميان، عده­اي که به کوه­ها و جنگل­ها پناه برده و مخفي شده‌اند و از ريشه گياهان تغذيه کرده‌اند، پس از يک هفته از مخفي‌گاه‌ها بيرون مي‌آيند و يک‌ديگر را در آغوش مي­کشند و به هم تبريک گفته، به پاس زنده ماندن، نغمه­هاي شادي سر خواهند داد. و به ياد خواهند آورد که بر اثر شرارت و بدکاري دچار اين امر شده بودند. لذا مصمم مي­شوند که از هر گونه کشتار و تبه کاري خودداري کنند. بدين ترتيب، تسلسل جهنمي به جهت مخالف مي­افتد و مردم دست از بدکاري بر مي­دارند. طول عمر، دوباره به هشتاد هزار سال قبلي مي­رسد و سن بلوغ به پانصدسالگي. در اين زمان، بودايي به نام «مني يه» تولد يافته و به اشراق نايل مي‌شود و پس از سير و سلوک به نيروانا خواهد رسيد. همچنين فرمانرواي بزرگي در هند(بنارس که آن زمان به «کتوماني» شهرت خواهد داشت) حکومت خواهدکرد. اين فرمانروا را با همان کلمات و عبارات توصيف خواهند کرد که در آغاز، فرمانروايي« دالهانمي» را وصف مي‌کردند (آلن وين، 1374: ص232-235).

در الهيات بودايي او را( منجي) يا بوداي پنجم و آخرين بودا مي­دانند که هنوز نيامده و خواهد آمد، تا همگان را نجات دهد. برخي او را بوداي هفتم نامند (لنگستر، 1383: ص222). آيين بودا هر چند به وظايف و اخلاق فردي توجه دارد، اصلاح نهايي را در گرو يک خيزش جمعي و يک حرکت حساب شده اجتماعي مي­بيند. اين خيزش، ماهيت اصلاحي دارد و پس از فراگيري خشونت و ظلم، پا به ميدان مي‌گذارد. همزمان با اين خيزش و نهضت اصلاحي، فرمانروا و رهبري پا به عرصه وجود مي­گذارد که مانند همان رهبر اوليه بودايي است (کامل و مطلوب).

يهود و حکومت واحد جهاني

منجي و موعود باوري در فرهنگ ديني يهود و مسيحيت، با موضوع حکومت و پادشاهي و قدرت سياسي عجين شده است. واژه«مسيحا باوري» از کلمه«مسيح»[12] گرفته شده که ترجمه واژه عبري ماشيح[13] (تدهين شده) است و در اصل بر پادشاهي دلالت مي­کرد که سلطنت او با مراسم مسح با روغن مقدس اعلام مي­شد. در کتاب‌هاي مقدس يهودي(عهد عتيق) هميشه براي اشاره به پادشاه وقت بني‌اسرائيل به کار رفته است (طالوت، داود و سليمان)؛ اما در دوره بين دو عهد، اين واژه به پادشاه آينده اطلاق مي­شد که انتظار مي­رفت پادشاهي بني‌اسرائيل را اصلاح کند و مردم را از شر تمام شياطين نجات دهد. يکي از اشکال اميد به مسيح موعود در يهوديت اين است:

مسيح، فرزند داوود است. او با خرد و عدل، حکومت خواهد کرد. قدرت­هاي بزرگ جهان را شکست خواهد داد، مردم را از قيد حکومت بيگانه رها خواهد ساخت و سلطنتي جهاني وضع خواهد کرد که در آن، مردم در صلح و سعادت زندگي خواهند کرد (جندقي، 1381: ص265).

جاي ديگر، از ميراث بردن منتظران عدل و پيروزي جهاني صالحان سخن مي­گويد:

از وجود شيطان و اشرار، دلتنگ مباش که به زودي ريشه ظالمان بريده خواهد شد و منتظران عدل الهي، زمين را به ميراث برند. و آنان که لعنت شده­اند، پراکنده شوند و صالحان از مردم همان کساني هستند که زمين را به ميراث برند و تا فرجام حيات جهان، در آن زندگي کنند (مزامير داود، 37: ص9).

در کتاب تورات دربارة منجي آخرالزمان آمده است:

… مسکينان را به عدالت داوري خواهد کرد و به جهت مظلومان زمين به راستي حکم خواهد کرد و جهان را به عصاي دهان خويش زده، شريران را به نفخة لب­هاي خود خواهد کشت؛ زيرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود؛ مثل آب‌هايي که دريا را مي­پوشاند (اشعياي نبي، 11: 1-10).

از اين عبارت نکات زير به دست مي­آيد: داوري عادلانه، بدون در دست داشتن حکومت ممکن نيست؛ حکم به راستي کردن، شامل مظلومان جهان است «جهان را به عصاي خويش مي­زند و جهان از معرفت خدا پر خواهد شد»؛ يعني برنامه او جهاني است و عدالت و داوري او، همراه معرفت خدايي است.

در جاي ديگري از تورات آمده است: «و يهوه )= خداوند( بر تمام زمين پادشاه خواهد بود. آن روز، يهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد» (زكرياي نبي، 14: 9-10). اين فراز به خوبي دو نکته مهم را مي­رساند: دين واحد الهي، عالم‌گير است؛ حکومت جهاني كه از نوع حکومت الهي است. جايي براي حکومت اومانيستي، سکولاريستي، ليبراليستي، کمونيستي و… نمي­گذارد.

در جاي ديگر تورات آمده است: «و او (= منجي موعود) امت­ها را داوري خواهد کرد و قوم­هاي بسياري را تنبيه خواهد کرد…) (اشعياي نبي، 2: 4و5). مسلماً داوري امت­ها و تنبيه اقوام، بدون حکومت واحد ممکن نخواهد بود. در قسمت­هايي از تورات، حوادث ظهور منجي، بسيار جالب بيان شده است: «و بسياري از آنان که در خاک زمين خوابيده­اند، بيدار خواهند شد؛ اما اينان براي حيات جاوداني و آنان براي خجالت و حقارت جاوداني» (دانيال نبي، 12: 2و3). اين فقره، به خوبي از رجعت نيکان و بدان و فلسفه رجعت سخن مي­گويد.در پايان کار، خداوند منتظران را وارث زمين معرفي مي­کند (مزامير داوود، 37: 9 و10 و29 و30).

قرآن مجيد نيز از زبان حضرت موسي عليه السلام نقل مي­کند که به پرهيزكاران عاقبت به خيري و وراثت زمين را مژده مي­دهد: (قَالَ مُوسَي لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف، 128). کتاب اشعياي نبي، پس از بشارت بهروزي براي قوم خدا مي­گويد:

زيرا فرزندي براي ما به دنيا آمده است؛ پسري براي ما بخشيده شده و بر ما سلطنت خواهد کرد. نام او عجيب، مشير، خداي قدير، پدر جاوداني و سرور سلامتي خواهد بود. او بر تخت پادشاهي داوود خواهد نشست و بر سرزمين او تا ابد سلطنت خواهد کرد. پايه حکومتش را بر عدل و انصاف استوار خواهد کرد و گسترش فرمانروايي صلح­پرور او را انتهايي نخواهد بود. خداوند قادر متعال، چنين اراده فرموده است و اين را انجام خواهد داد (اشعياي نبي، 9:‌1-7).

در كتاب حزقيال نيز آمده است: «در زمان ماشيح، تمام شهرهاي ويران شده، از نو آباد خواهد شد و در جهان، جايي ويرانه يافت نخواهد شد. حتي شهرهاي سدوم و عمورا نيز آباد خواهد شد» (حزقيال، 47: 12). در فصل هفتم کتاب حيقوق نبي آمده است: «… و گرچه تاخير کند، برايش منتظر باش؛ زيرا البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد؛ بلکه جميع امت­ها را نزد خود جمع خواهد کرد و همه را براي خويش فراهم مي­سازد» (مكارم شيرازي، بي‌تا، ص55). در فصل دوم کتاب حکّاي نبي آمده است: «تمام امم را به هيجان مي‌آورم و مرغوب همگي طوايف خواهم آمد و پرکنم اين خانه را از جلال، امر خداي لشکرهاست» (صادقي، همان: 338).

مسيحيت و حکومت واحد جهاني

نجات عالم و ايجاد عصر با شکوه به دنبال ظهور دوم[14] (بازگشت عيسي عليه السلام) از اعتقادات جدي مسيحيان است. «کمرهاي خود را بسته، چراغ­هاي خود را افروخته بداريد… مستعد باشيد، زيرا در ساعتي که گمان نمي­بريد، پسر انسان مي­آيد» (لوقا، 12: 35 و36 و41). برخي از مسيحيان باور دارند که پيش از بازگشت مسيح عليه السلام آخرين نبرد تاريخ، جنگ آخرالزمان(آرماگدون يا هارمجدون)[15] اتفاق خواهد افتاد…(هال سل، 1377: ص50). طبق مباحث کتاب مکاشفه، نبرد عصر ظهور، جنگي بسيار وحشتناک است که برخي آن‌را نبرد«هسته اي» تفسير مي­کنند (هال سل، همان: ص37-49). در يكي از كتب مقدس مسيحيان آمده است:

و ديدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبي سفيد که سوارش امين و حق نام دارد و به عدل، داوري و جنگ مي­نمايد. چشمانش چون شعله آتشي است و بر سرش افسرهاي بسيار است. اسمي مرقوم دارد که جز خودش هيچ کس آن را نمي­داند. جامه خون آلوده در بر دارد و نام او را کلمه خدا مي­خوانند. لشکرهايي که در آسمانند، بر اسب­هاي سفيد و به کتان سفيد و پاک ملبّس از عقب او مي­آيند. از دهانش شمشيري تيز بيرون مي­آيد، تا به آن، امت­ها را بزند و آن‌ها را به عصاي آهنين حکمراني خواهد نمود (مكاشفه يوحنا، 19: 11-17).

از بررسي اجمالي فرازهاي مذکور، مطالب زير به دست مي­آيد: اعلام آمادگي سراسري براي استقبال از منجي موعود؛ اعلام نبرد آخرين و سرنوشت ساز؛ رهبر اين قيام، امين و حق نام دارد که به عدل، داوري و جنگ مي­کند؛ مرحله نهايي حکمراني بر مردمان است.

پس حکومت واحد جهاني از نظر مسيحيت، بار معنوي و عدالت­منشي دارد. جاي ديگر، انجيل از رجعت[16] و پرستش توحيدي سخن مي­­گويد که در حکومت آخرالزمان محقق مي­شود؛ يعني اصل حکومت نيز جهاني و الهي بودن آن‌را تاييد مي­کند:

و تخت­ها ديدم و بر آن­ها نشستند و به ايشان حکومت داده شد و ديدم نفوس آناني را که به سبب شهادت عيسي و کلام خدا سر بريده شدند … و نشان او را بر پيشاني و دست خود نپذيرفتند، زنده شدند و با مسيح هزار سال سلطنت کردند (مكاشفه يوحنا، 20: 4-5).

هنگامي که من، مسيح موعود، با شکوه و جلال خود و همراه تمام فرشتگانم بيايم، آن گاه بر تخت با شکوه خواهم نشست. سپس تمام قوم­هاي روي زمين، مقابل من خواهند ايستاد و من ايشان را جدا خواهم کرد… (متي، 26: 31-32).

مورمون­ها (فرقه­هاي مذهبي مسيحي) مي­گفتند: «ما اعتقاد داريم که صهيون (حکومت يهود) بر اين قاره (آمريکا) بنا مي­شود. عيسي شخصاً بر زمين حکومت خواهد کرد. زمين از نو ساخته خواهد شد و شکوه بهشتي خود را باز خواهد يافت» (استفان، 1378: ص142). عموم مسيحيان براين عقيده‌اند كه در آينده، روزي فرا خواهد رسيد که حکومت اخلاقي خداوند، بر سرتاسر زمين جاري شود. عبارت «حکومت و سلطنت الهي» و «سلطنت آسمان‌ها» و «ملکوت الهي» به طور مکرر در انجيل­ها به چشم مي­خورد. واقعيت حکومت نهايي خدا(سلطنت يا ملکوتي الهي) بدون شک مهم‌ترين اعتقاد مسيحيان است. سلطنت خدا[17] يعني «برقراري حکومت خداي بر زمين و غلبه نيروي الهي بر نيروي شيطان». در برخي از انجيل­ها(متي) سخن از «دولت آسماني و قلمرو روحاني» نيز به ميان آمده است؛ اما در بيشتر روايات انجيل­هاي هم نوا، سخن از وارد شدن به حکومت خدا يا قلمرو دولت خدا است.

در منابع مسيحي و يهودي- که بين سال‌هاي 200 ق.م تا 150 م نوشته شده­اند، دنيا ميدان نبرد بين نيروهاي خير و شر معرفي مي­شود. نويسندگان، درباره عذاب دردناک و بي عدالتي و درباره انتظار طولاني براي مداخله الهي و آوردن عصري جديد که معمولاً سلطنت خدا ناميده مي­شود و در آن، قوم نيکوي خدا در کمال سعادت زندگي مي­کنند، مطالب مي­نويسند (كارگر، همان: ص100-101).

تحليل و تطبيق منجي موعود

در اين مقال، چهره منجي موعود در قالب تشکيل حکومت و رهبري سياسي جامعه ترسيم شد. نتيجه گفتار و باور يهود و مسيح دربارة حکومت آن موعود اين شد که او حکومت واحد جهاني را بر پايه عدل و داد تاسيس مي­کند؛ ظالمان و گردنکشان را سرکوب مي­کند و بشر را به سعادت رهنمون مي­شود.

اکنون نوبت اين پرسش است که آيا آن موعود، ظهور کرده و آن وعده­ها محقق شده است؟ اگر آن موعود، همان مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف باشد، چه مشکلي پيش مي‌آيد؟

برخي از نظريه­پردازان يهود و مسيح به جاي جست‌وجوي راه­حل درست، دست به تأويل و توجيه عقيده مسلم دين خود زده، و از حکومت و سلطنت منجي موعود، عدول کرده­اند. در طول دو قرن قبل از تولد عيسي عليه السلام، حجم وسيعي از نوشته­ها درباره آمدن سلطنت خدا و زوال نيروهاي شيطاني موجود بود و تصور رايجي از آنچه اتفاق خواهد افتاد، وجود داشت؛ جهان که تحت سلطه نيروهاي شيطاني است، جاي درد و رنج­هاي فراوان است، تا اين‌که خدا برخيزد و بر سلطنت شيطان غلبه کند. در اين حال، بسياري از انديشه­ها درباره «مسيحا»، متوجّه فتح و پيروزي نظامي بود. ممکن است مسيحا خردمند باشد؛ اما بيشتر از هر چيز بايد پادشاهي جنگجو و مقتدر باشد که بتواند بر شيطان غلبه کند و عصري از برکت و سعادت را آغاز کند. «اسني­ها (فرقه­اي از يهوديان) زندگي خود را در بيابان مي­گذراندند و براي آمدن سلطنت خدا آماده بودند. به اعتقاد آنان، پايان جهان نزديک است و خدا در شرف آغاز سلطنت مسيحايي روي زمين و پيمان جديدي با آنان است» (كارگر، همان: ص108).

کليسا در آغاز، همان سلطنت مسيح و پادشاهي خداوندگار را مطرح مي‌كرد؛ همان گونه که در مکاشفه يوحنا به سلطنت هزارساله مسيح اشاره شده است (كارگر، همان). پس چون قرن­هاي متمادي گذشت و از سطلنت مسيح خبري نشد و هنوز هم پس از دو هزار سال اثري ظاهر نشده است، با استفاده از تذکر انجيل لوقا، حکومت خدا را يک دولت روحاني تعبير کرد که به زمان و مکان مقيد نيست و دردل مومنان برپا خواهد شد. در انجيل لوقا آمده است:

روزي بعضي از فريسيان از عيسي پرسيدند: «ملکوت خدا کي آغاز خواهد شد؟» عيسي جواب داد: «ملکوت خدا با علايم قابل ديدن آغاز نخواهد شد و نخواهند گفت در اين گوشه يا آن گوشه زمين آغاز شده است؛ زيرا ملکوت خدا، ميان شما است (لوقا، 7: 20 و11).

در انجيل متي به صراحت از «دولت آسماني و قلمرو روحاني» سخن گفته مي­شود؛ نه از پادشاهي خداوند. در انجيل­هاي ديگر نيز ـ همان‌گونه که در مرقس ديده مي­شود ـ اين قلمرو به نحوي توجيه مي‌شود که حاکميت از سلطنت يک فرد شبيه نظام شاهنشاهي و حکومت­هاي انساني -که در آن خدا فرمانروا و او شاه باشد – به نظر نيايد؛ بلکه اشاره به يک دوران الهي و روحاني و يک دولت آسماني است (آشتياني، 1379: ص2940). در بيشتر روايات انجيل­هاي هم نوا، سخن از وارد شدن به حکومت خدا يا قلمرو دولت خدا است.

گفتني است کليسا هيچ گاه اميد آمدن مجدد عيسي را از دست نداد و هنوز هم به آن اعتقاد دارد؛ اما رفته رفته تأکيد تعاليم خود را از اين اميدواري برگرفت و به آينده افکند و بيشتر و بيشتر به سوي اين باور رفت که عيسي قادر است اکنون مؤمنان را رستگاري دهد (كارگر، همان: ص109).

خود عيسي عليه السلام نيز به صراحت اشاره مي­کند که براي پادشاهي نيامده است: «من يک پادشاه دنيوي نيستم. اگر بودم، پيروانم مي­جنگيدند، تا در جنگ سران قوم يهود گرفتار نشوم. پادشاهي من، متعلق به دنيا نيست» (يوحنا، 18: 36). اصولاً حضرت عيسي عليه السلام در دوران پيامبري خود، تنها به ابلاغ پيام الهي و ارتباط با مستمندان و نيازمندان بسنده کرد و از در ستيزه­جويي و پرخاشگري نيامد. از طرفي برخي نشانه­ها و علامات مورد انتظار يهود دربارة «منجي­گري» و «مسيحايي» در او محقق نشد و وضع آن‌ها بهبود نيافت؛ پس، از در مخالفت با او در آمدند و او را به عنوان «مسيحاي موعود» نپذيرفتند. در واقع نيز چنين بود؛ چون بعضي از علايم و معيارهاي مطرح در کتب عهد قديم، در او وجود نداشت؛ براي مثال، او جنگ نکرد و پادشاهي تشکيل نداد.

يکي از مطالبي که با حکومت خدا پيوند يافته است، بازگشت عيسي مسيح عليه السلام است؛ اما سؤال اين است که اين بازگشت براي چيست؟ براي تشکيل حکومت خدا؛ پادشاهي مسيح؛ نجات­بخشي و رهايي مؤمنان؛ داوري بين گناه کاران و مؤمنان يا…؟! با توجه به متون كتب مقدس مي‌توان اين موارد را يافت؛ مثلاً در انجيل متي آمده است:

هنگامي كه من، مسيح موعود با شكوه و جلال خود و همراه تمام فرشتگانم بيايم، آن‌گاه بر تخت باشكوه خود خواهم نشست. سپس تمام ملت‌هاي روي زمين، مقابل من خواهند ايستاد و من ايشان را از هم جدا خواهم كرد؛ همانطور كه يك چوپان، گوسفندان را از بزها جدا مي‌كند. گوسفندها را در طرف راستم قرار مي‌دهم و بزها را در طرف چپم (متي، 25: 31-33).

نيز در روميان آمده است: «زمين از تباهي آزاد خواهد شد با آمدن مسيح …» (روميان، 8: 21) يا در متي آمده است: «من با فرشتگان خود در شكوه جلال پدرم خواهم آمد و براي هر كس از روي اعمالش داوري خواهم كرد» (متي، 16: 27) و ده‌ها نمونه ديگر. در اين رابطه توجه به انگاره­هاي زير ضروري است:

1. ملکوت خدا (سلطنت الهي) در دنيا تحقق خواهد يافت؛ اما چگونگي آن از نظر مسيحيان مبهم است.

2. پيوند ميان بازگشت مسيح عليه السلام و تحقق سلطنت خدا نيز روشن است و مسيحيان به آن اعتقاد دارند.

3. خود عيسي عليه السلام بيان کرده است که پادشاهي من در دنيا نيست؛ پس ممکن است اين مطلب به ذهن­ها برسد که او براي تشکيل دولت نمي­آيد. حتي از ديدگاه برخي، ملکوت خدا در آن جهان است.

4. «پادشاهي مسيح» تا کنون تحقق نيافته است. عده­اي به غلط مي­پنداشتند بعد از مرگ مسيح عليه السلام، او به زودي براي برپايي حکومت خواهد آمد که چنين نشد و حتي ديدگاه هزاره گرايان نيز نادرست از آب درآمد.

5. خود عيسي مسيح عليه السلام، هيچ وقت ادعاي پادشاهي نکرده است. تنها در بعضي از متون (مثل مکاشفه)[18] به صورت رمزي به سلطنت هزارساله او اشاره شده است که معتبر و روشن به نظر نمي­رسد و دليل ديگري نيز براي اثبات آن ارائه نشده است.

6. طبق تفسير برخي اربابان کليسا، مسيح سلطان دل­ها است و سلطنت او دنيايي نمي­باشد؛ بلکه در ملکوت آسمان­ها است؛ يعني بازگشت زميني ندارد، بلكه فرازميني است (تسالونيكان اول، 4: 16).

7. خود عيسي عليه السلام نيز منتظر ظهور قريب الوقوع حکومت خدا بوده و عباراتي که در اين‌باره بيان مي‌كرده، براي شخص غايب بوده است (نه خودش). ويژگي­ها و صفات بر شمرده شده دربارة منجي موعود، با شخص ديگري تطبيق مي­يابد و آن، کسي جز حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف نيست که عيسي عليه السلام نيز به ياري او خواهد شتافت و در بازگشت نهايي خود، در جايگاه وزير و مشاور او عمل خواهد کرد.

نگاه گذرا به آيات قرآن که درباره حضرت عيسي عليه السلام آمده است، اين حقيقت را مي­رساند که اهل کتاب(يهود و مسيحيت) در همين دنيا به حقيقت عيسي عليه السلام ايمان مي­آورند؛ يعني يهود به حقانيت عيسي عليه السلام پي مي­برند و مسيحيت نيز از ادعاي الوهيت او دست بر مي­دارند و به اين ترتيب، زمينه ظهور فراهم مي­شود.

(وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَي ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا) (نساء، 157-159).

از اين آيه چند نکته به دست مي­آيد: حضرت عيسي عليه السلام کشته نشده و نمرده است؛ او به آسمان نزد خداوند رفته است؛ اهل کتاب(يهود و مسيح) قبل از مرگ حضرت عيسي عليه السلام، به او ايمان مي­آورند؛ ايمان همه اهل کتاب به حضرت عيسي عليه السلام هنوز اتفاق نيفتاده است و اين پديده سترگ، قبل از مرگ آن حضرت عليه السلام محقق مي­شود. اين، يعني يک انتظار و يک تحول و چون از مقام خلافت و زعامت حضرت عيسي عليه السلام چيزي نگفته است، معلوم مي­شود او سمت وزير و معاون را خواهد داشت. امام باقر عليه السلام در تفسير آيه مي­فرمايد: «ان عيسي عليه السلام ينزل قبل يوم القيامه الي الدنيا فلايبقي اهل ملة يهودي و لاغيره إلا آمنوا به قبل موتهم و يصلّي عيسي خلف المهدي. عيسي عليه السلام قبل از فرا رسيدن قيامت به دنيا نزول خواهد كرد و هيچ ملّتي نيست اعم از يهودي و غير يهودي (مسيحي) كه به او قبل از مرگشان ايمان مي‌آورند، و اين در حالي است كه عيسي عليه السلام در نماز به امام مهدي عليه السلام اقتدا خواهد كرد» (قندوزي، 1385: ص237).

گفت‌وگوي يکي از دانشمندان اسلامي معاصر با يک دانشمند برجسته کاتوليک در اين‌باره خواندني است:

در انجيل نوشته است مسيح، ظهور خواهد کرد. اين، يک حقيقت است؛ ولي آنان(مسيحيان) همين بحث را غالباًً به حکومت جهاني تعبير نمي­کنند. آقاي رات سينگر بزرگ‌ترين شخصيت علمي کاتوليک است و پاپ و امثال او نظر علمي را از وي مي‌گيرند. وقتي با او صحبت کردم، ديدم زير بار حکومت نمي­رود و حکومت جهاني را نمي­پذيرد. او مي­گفت: «مسيح، ظهور خواهد کرد»؛ ولي آن را به اسکاتولوژي – که همان عالم آخرت باشد- وصل مي­کرد مي­گفت: «در عالم آخرت است که عدل خداوند، ظهور تام دارد و حضرت مسيح، مجري عدل خداوند است. آن‌جا است که همه به کيفر و پاداش مي­رسند» (امامي كاشاني، بي‌تا: ش5420).

دين اسلام و حکومت واحد جهاني

همه اديان، داعيه دار حکومت واحد جهاني در آخرالزمان هستند؛ اما در اين ميان، اسلام به صورت جدي و بسيار روشن نظريه­پردازي کرده است. اسلام، حکومت واحد جهاني را بسيار روشن ترسيم کرده، راه‌هاي رسيدن به آن را بيان و رهبري و اهداف قيام، سرزمين­هاي استراتژيک، نشانه­هاي نزديک شدن و… را کاملاً بيان کرده است. قرآن و سنت دو منبع اصلي اسلام، درباره حکومت واحد جهاني سخن فراوان دارند: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (انبياء، 105). طبق روايت، «عباد صالح»، قائم عليه السلام و اصحاب اويند (قمي، 1411: 2، ص77). آيه، به صراحت مي­فرمايد: «الأرض»؛ يعني همه زمين در قلمرو حکومت صالحان است؛ چنان‌که در آيه ديگر آمده است: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) (حج، 42). حضرت باقر عليه السلام در تفسير اين آيه فرمود: «هذه لآل محمد المهدي و اصحابه يملکهم الله تعالي مشارق الأرض و مغاربها (صافي گلپايگاني، 1419، ج3، ص134)؛ اين (مژده) براي آل محمد است مهدي و يارانش خداي تعالي ايشان را در مشارق و مغارب زمين پادشاهي مي‌دهد». در آيه ديگر، غلبه جهاني حق طلبان با دين حق همراه شده است: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَي وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (توبه، 33: صف، 9). امام صادق عليه السلام مي­فرمايد:

فوالله يا مفضل! ليرفع عن الملل و الأديان الاختلاف و يکون الدين کله واحداً کما قال جل ذکره: «ان الدين عندالله الاسلام» و قال الله تعالي: «من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين؛ پس به خدا سوگند‌اي مفضل! همانا كه از آيين‌ها و دين‌ها اختلاف را برطرف مي‌كند و دين همه‌اش يكي خواهد شد همان‌گونه كه او ـ كه يادش والا باد ـ فرمود: همانا دين نزد خدا اسلام است و خداي تعالي (باز) فرمود: هركس از ديني جز اسلام پيروي كند از او پذيرفته نمي‌شود و او در آخرت از زيانكاران خواهد بود (مجلسي، 1404: ج53، ص4-5).

آيه ديگر، علاوه بر تأييد حکومت جهاني، به برخي اهداف آن نيز اشاره مي­کند:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ الَّذِي ارْتَضَي لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا…) (نور، 55).

طبق روايتي از امام صادق عليه السلام در تفسير اين آيه، معلوم مي­شود اين آيه، مربوط به حکومت آخرالزمان است که هم جهاني است و هم به دست منجي موعود مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است.

لم يجئ تاويل هذه الآية و لو قام قائمنا بعد، سيري من يدرکه مايکون من تاويل هذه الآية و ليبلغنّ دين محمد صلي الله عليه و آله ما بلغ الليل، حتي لايکون مشرک علي ظهر الأرض کما قال الله تعالي: «يعبدونني لا يشرکون بي شيئاً؛ تأويل اين آيه نيامده است و اگر بعد از اين قائم ما برخيزد هر كه او را درك كند آنچه از تأويل اين آيه مي‌شود را خواهد ديد و دين محمد صلي الله عليه و آله به هرجا كه شب (به آن) مي‌رسد به يقين مي‌رسد به حدي كه مشركي بر پشت زمين نباشد، همانگونه كه خداي تعالي فرموده است: مرا بپرستند و چيزي را با من شريك قرار ندهند (مجلسي، همان: ج51، ص55؛ طباطبايي، 1411: ج15، ص168).

آيه ديگر، از اراده حتمي خداوند مبني بر امام و پيشوا قرار گرفتن مستضعفان و به ارث رسيدن زمين و تمکن بر زمين حکايت دارد. (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَي الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ) (قصص، 5و6). امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام در تفسير آيه فرمودند:

ان هذه الآية مخصوصة بصاحب الأمر الذي يظهر في آخر الزمان و يبيد الجبابرة و الفراعنة و يملک الأرض شرقاً و غرباً، فيملأ‌ها عدلاً کما ملئت جوراً؛ اين آيه مخصوص صاحب الامر است كه در آخرالزمان ظهور مي‌كند و جباران و فرعون‌ها را ريشه‌كن مي‌نمايد و زمين را از شرق و غرب در اختيار گيرد و آن را از عدل پر كند همان‌گونه كه از ستم پرشده است (بحراني، 1417: ج3، ص230).

در اين روايت، سخن از نابودي جباران و فرعون‌ها و برقراري عدالت جهاني است. اسلام، براي تثبيت حکومت صالح دستور مي­دهد: (قَاتِلُوهُمْ حَتَّي لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) (انفال، 39). دستور جهاد، مطلق و فتنه بدون قيد است و هر دو، به مقصد سلطنت بخشيدن به دين الهي است. امام فرمود:

لم يجئ تأويل هذه الآية، فاذا جاء تأويلها، يقتل المشرکون حتي يوحّدوا الله عزوجل و حتي لايکون شرک، و ذلک في قيام قائمنا؛ تأويل اين آيه نيامده است وقتي تأويل آن آمر مشركان كشته مي‌شوند تا خداي عزوجل را به يگانگي عقيده بورزند و تا آنكه شركي (در ميان) نباشد و آن در مورد قيام قايم ماست (بحراني، 1398: ص78).

مهم‌ترين تأييد براي مفهوم اين آيه و تاييد جهاني بودن حکومت منجي موعود، آيات و روايات متواتري است که خاتميت و جهاني بودن اسلام را اعلام مي­کند (تكوير، 27؛ اعراف، 158)؛ چون حکومت مهدوي، ادامه حکومت نبوي است که هم قابليت­هاي جهاني شدن را دارد و هم تجربه آن‌را. امام عسکري عليه السلام ولادت حضرت مهدي را به مادر او چنين مژده مي­دهد: «أبشري بولد يملک الدنيا شرقاً و غرباً و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً» (طوسي، 1411: ص128؛ صدوق، 1390: ج2، ص423). امام باقر عليه السلام فرمود: «لوقد خرج قائم آل محمد صلي الله عليه و آله يفتح الله له الروم و الصين و الترک و السند و الهند و کابل شاه و الخزر» (نعماني، 1383: ص122). مخاطب پيام و نداي حضرت مهدي عليه السلام تمام جهانيانند. «الا يا اهل العالم انا الامام القائم» (حايري، 1404: ج2، ص282).

تحليل و بررسي اوصاف، برنامه­ها، دستاوردها و کارکردهاي حکومت واحد مهدوي در چشم­انداز مکتب اسلام و تشيع، اين حقيقت را تأييد مي­کند که هدف حکومت مهدوي، برقراري عدل و انصاف بر اساس دين اسلام است. اين هدف نيز براي زمينه­سازي عبادت و عبوديت است و تحقق عبادت و مقام عبوديت نيز هدف نهايي خلقت است؛ بنابراين ظهور دولت مهدوي ريشه در هدف آفرينش دارد. اين جا است که موعود باوري در اسلام و شيعه بسيار فراتر از دنياي مادي و حيات فردي است. دولت مهدوي حرکت همه انبيا را به نتيجه مي­رساند.

توضيح اين‌که هر فاعل حکيمي در کارش داراي هدف است. خداوند حکيم نيز از خلقت جهان و انسان هدف داشته است (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (مؤمنون، 115). هدف از خلقت جهان خدمت به انسان بوده است (خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (بقره، 29) و هدف از خلقت انسان هم رسيدن به مقام عبوديت (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون) (ذاريات، 56) و برگشت به سوي خدا است (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (بقره، 156). اين هدف به شکل عمومي و همگاني اش در دولت مهدوي محقق مي‌شود (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم… يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) (نور، 55)، (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ…) (حج، 41) عبادت خالصانه خدا و نماز که تجسّم عبادت است، در عصر حکومت مهدوي همگاني مي‌شود.

قالب و نمودار کلي حکومت مهدوي بر اساس «عدالت» است و همين عامل موجب جهاني شدن و مقبوليت دولت او مي­شود. جامعه شناسان، همواره آرمانشهر و مدينه فاضله خود را بر عدالت پايه گذاري کرده­اند. افلاطون، با طرح مدينه فاضله در صدد آفرينش پيوندي عميق ميان جامعه بشري بود. وي وحدت بخشيدن به جوامع متفرق را هدف اوليه خود مي­دانست (كويره، 1360: ص51). مسلماً چنين ايده‌اي بدون استقرار عدالت، نشدني است.

جمع بندي

اصولاً رسيدن به نجات و كمال و عدالت فراگير بدون يك نظام واحد هم‌گرا و يكسان، دشوار، بلكه چه بسا ناممكن مي‌باشد. از همين روي ادياني كه خواهان موارد فوق هستند به دنبال يك نظم واحد و يك حكومت واحد جهاني هستند؛ زيرا مقوله‌هائي نظير عدالت، كمال، نجات، سعادت و… گم شد و اميد ديرباز بشر بوده‌اند و همه انسانها در طول تاريخ در آرزوي تحقق آنها به سر مي‌برند. البته ممكن است در برخي آئين‌ها تصريح به حكومت واحد نشده باشد؛ اما ملازمه ميان تحقق آرزوها و آرمانهاي موعود با تشكيل حكومت مي‌گويد، حكومت مطلوب آنان است، چنانچه در فرهنگ سياسي جهان مشاهده مي‌شود كه هر ايده و انديشه‌اي براي بسط و ترويج افكار خود بايد به تشكيل حكومت و در دست گرفتن قدرت همّت گمارد.

اديان به ويژه اديان ابراهيمي همه با توجه به آموزه هايشان جدّي‌ترين مطالبات موعود منجي را اقامه عدل و داد و برپايي نظامي عادلانه و استقرار حكومت و بسط قدرت الهي مي‌دانند؛ چون تمام پيامبران به دنبال تحقق هدف واحدي بودند كه بر مبناي آن، همه گروه‌ها و طيف‌هاي مختلف اجتماع بشر با هر نوع رنگ و نژاد و سليقه‌اي، در يك جا و زير يك پرچم جمع شوند. اديان غير ابراهيمي نيز همين اهداف را در مراتب پايين تري دنبال مي‌كنند.

اديان ابراهيمي بعضاً مثل يهوديت اگرچه در ابتداء يك نگاه قومي و بعضاً نژادي و محدود به جهان نگريسته، ولي به تدريج از اين انديشه قوم مدار بيرون آمده و جهاني مي‌نگرد و امروزه داعيه حكومت موعود بر تمام گيتي را دارد. در مقابل اسلام از بدو تولد، دعوت جهان‌شمولي داشته و در تمامي قرون گذشته اين ايده تداوم داشته و دارد. لذا با توجه به آيات و رواياتي كه مطرح شد مي‌توان گفت: اولاً هرگز ترديدي نخواهد بود كه حكومت حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف بر تمامي زمين فراگير خواهد شد، و ثانياً «به حكم ضرورت، آينده جهان روزي را در بر خواهد داشت كه در آن، جامعه بشري پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا همزيستي نمايند و افراد انساني غرق فضيلت و كمال شوند» (طباطبايي، 1374: ص308) و اين امر در پرتو حكومت واحد جهاني محقق خواهد شد.

منابع

1. آشتياني، جلال الدين، تحقيقي در دين مسيح، تهران، نشر نگارش، چاپ دوم، 1379 ش.

2. آقابخشي، علي و…، فرهنگ علوم سياسي، تهران، مركز اطلاعات و مدارك، 1374ش.

3. آلن وين، لئوها واو، پيش‌گويي آينده، ترجمه ناصر موفقيان، تهران، نشر ني، 1374ش.

4. امامي كاشاني، محمد، نحوه نگرش مسيحيت به موضوع مهدويّت، رسالت، شماره 5420.

5. بحراني، هاشم، البرهان في تفسير القرآن، قم، مؤسسه بعثت، 1417ق.

6. بحراني، هاشم، المحجّة فيما نزل في القائم الحجّة، قم، 1398ق.

7. بي ناس، جان، تاريخ اديان، ترجمه علي اصغر حكمت، تهران، نشر پيروز، چاپ سوم، 1354ش.

8. جلالي مقدم، مسعود، مقالات و بررسي ها، تهران، دانشكده الهيات دانشگاه تهران، سال 1381ش، دفتر71.

9. جندقي، بهروز، مهدويّت از ديدگاه دين پژوهان و اسلام شناسان غربي، انتظار موعود، سال دوم، 1381ش، شماره6، چاپ دوم.

10. جوويور، مري، درآمدي به مسيحيت، ترجمه حسين قنبري، قم، مركز مطالعات اديان و مذاهب، 1381ش.

11. جي گولد، استفان و…، سال 2000 (چهار گفتگو دربارة آخرالزمان)، ترجمه حسن مرتضوي، تهران، بهنام، چاپ اول، 1378ش.

12. حائري يزدي، علي، الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، نشر اعلمي للمطبوعات، بيروت، 1404ق.

13. دال، رابرت، تجزيه و تحليل جديد سياست، ترجمه حسين ظفريان، تهران، نشر مترجم، 1364 ش.

14. راسل، برتراند، آيا بشر آينده دارد؟ ترجمه: م.منصور، تهران، مرواريد، 1344ش.

15. روسو، ژان ژاك، قرارداد اجتماعي، ترجمه مرتضي كلانتريان، تهران، نشر آگاه، چاپ دوم، 1380ش.

16. شاكري، روح‌الله، منجي در اديان، نشر بنياد فرهنگي حضرت مهدي موعود عجل الله تعالي فرجه الشريف، قم، 1388ش.

17. شاملي، پيامبر اعظم از ديدگاه برخي از دانشمندان، ترجمه حسين مسعودي، معارف، شماره35، 1385ش.

18. شيخ صدوق، محمدبن علي بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمه، تصحيح علي اكبر غفاري، تهران، نشر مكتبه الصدوق، 1390ق.

19. شيخ طوسي، محمد بن الحسن، الغيبة، قم، مؤسسه معارف اسلامي، 1411ق.

20. صادقي، محمد، بشارات عهدين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1336ش.

21. صافي گلپايگاني، لطف‌الله، منتخب الاثر، قم، مؤسسه انتشاراتي حضرت معصومه عليها السلام، 1419ق.

22. طباطبائي، محمدحسين، شيعه در اسلام، قم، انتشارات اسلامي، 1374ش.

23. طباطبايي، محمدحسين، الميزان، بيروت، مؤسسه اعلمي، چاپ اول، 1411ق.

24. عالم، عبدالرحمن، بنيادهاي علم سياست، تهران، نشر ني، چاپ ششم، 1379ش.

25. عميد زنجاني، عباسعلي، فقه سياسي، تهران، نشر اميركبير، 1377ش.

26. فلسفي، محمدتقي، حكومت جهاني امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف، تهران، بنياد فرهنگي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، چاپ دوم، 1379ش.

27. قاضي، ابوالفضل، حقوق اساسي و نهادهاي سياسي، تهران، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، 1372ش.

28. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير قمي، تصحيح موسوي جزايري، بيروت،دارالسرور، 1411ق.

29. قندوزي حنفي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع الموده، تحقيق محمدمهدي خراسان، كاظميه، دارالكتب العراقيه، 1385ق.

30. كارگر، رحيم، آينده جهان، قم، بنياد فرهنگي امام مهدي موعود عجل الله تعالي فرجه الشريف، 1383ش.

31. كامل، سليمان، روزگار رهايي، ترجمه علي اكبر مهدي پور، تهران، نشر آفاق، سال 1405ق.

32. كويره، الكساندر، سياست از نظر افلاطون، ترجمه حسين جهانبگلو، تهران، خوارزمي، 1360ش.

33. گريس، هال سل، تدارك جنگ بزرگ براساس پيشگويي‌هاي انبياي بني اسرائيل، ترجمه خسرو اسلامي، تهران، نشر رسا، 1377ش.

34. لوئيس، لنكستر، ميتريه موعود بودايي، علي اصغر شجاعي، هفت آسمان، سال ششم، بهار1383، شماره21.

35. مجلسي، محمد باقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1404ق.

36. مطهري، مرتضي، قيام و انقلاب مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف از ديدگاه فلسفه تاريخ، قم، صدرا، چاپ پانزدهم، 1374ش و مجموعه آثار، نشر صدرا، جلد دوم.

37. مكارم شيرازي، ناصر، مهدي انقلابي بزرگ، قم، انتشارات مطبوعاتي هدف، بي‌تا، بي‌جا.

38. موحديان عطار، علي، گونه شناسي انديشه مهدويّت ، هفت آسمان، سال ششم، بهار1383ش، شماره21.

39. نعماني، ابوعبدالله محمدبن ابراهيم، الغيبة، تبريز، 1383ق.

تاريخ دريافت: 5/3/1388

تاريخ تأييد: 10/8/1388

[1]. مانند: تحقق مفاد سوره كوثر،هفتاد وسه گروه شدن امت اسلام و...

[2]. Politics.

[3]. مشروح ديدگاه آيين زرتشت، در كتاب‌هاي اين آيين قابل بررسي است. اين‌جا فقط به بعد حکومتي و اداره اجتماعي آن مي‌پردازيم.

[4]. Aushetar.

[5]. Aushetar mah.

[6]. Saoshyan.

[7]. يشت نوزدهم، بند 94؛ صادقي، بشارات عهدين، 1336: صص243-237-273 از منجي موعود به گونه‌اي سخن گفته که کاملا بر مهدي موعود اسلام مطابق است.

[8]. Vishnu.

[9]. Yama.

[10]. Resurgence.

[11]. Dalhanemi.

[12]. Messiah.

[13]. Mashiah.

[14]. second coming.

[15]. Armageddon.

[16]. «... آن‌گاه پيش از همه، مسيحياني كه مرده‌اند، زنده خواهند شد، تا خداوند را ملاقات كنند» (تسالونيكان اول، باب4، آيه16).

[17]. Kingdom of God.

[18]. آن گاه در آسمان صدايي بلند شنيدم که اعلان مي‌کرد: «زمان نجات و قدرت و سلطنت خدا و حکومت برحق«مسيح» فرا رسيده است...» (مکاشفه: 12، بند10).